

## گریز از آزادی در رمان‌های رضا براهنی بر اساس نظریه اریک فروم

مهناز فولادی\*

### چکیده

ادبیات داستانی، ظرفیت مطلوبی برای کشف مسائل روانشناسی در سطوح فردی و اجتماعی دارد. نگارنده با در نظر گرفتن این خصوصیت و قابلیت‌هایی که به نظر می‌رسید، رمان‌های رضا براهنی در این زمینه دارند؛ به واکاوی پنج رمان: *رازهای سرزمین من*، *آواز کشتگان*، *روزگار دوزخی آقای ایاز*، *آزاده خانم و نویسنده‌اش* و *بعد از عروسی چه گذشت*، از این نویسنده معاصر، بر اساس نظریه گریز از آزادی اریک فروم، روانکاوی اجتماعی مکتب فرانکفورت، پرداخت. این تحلیل نشان داد در این آثار برخی شخصیت‌ها ویژگی‌های نظریه گریز از آزادی فروم را دارند. در رازهای سرزمین من، تیمسار شادان شخصیت قدرت‌گرا (سادیست و مازوخیست) و تخریب‌گر، سرهنگ جزایری قدرت‌گرا (مازوخیست)، سودابه پیرو و هوشنگ و فرزاد تخریب‌گر هستند. در آواز کشتگان، مأموران شکنجه قدرت‌گرا (سادیست)، پدر اسماعیلی قدرت‌گرا (مازوخیست)، قاصد، دکتر، معلم، قاسمی مأمور شهربانی، شخصیت پیرو دارند، سلطان محمود در روزگار دوزخی آقای ایاز، قدرت‌گرا (سادیست) و ویرانگر، ایاز قدرت‌گرا (سادیست) و مردم شخصیت پیرو دارند، در آزاده خانم و نویسنده‌اش بیباوغلی و شادان قدرت‌گرا (سادیست) و در بعد از عروسی چه گذشت؟ بیرجندیه دارای شخصیت پیرو و تخریب‌گر است. پیامد وجود چنین شخصیت‌هایی در جامعه آسیب‌های جبران‌ناپذیر در خانواده و اجتماع و همچنین کمک به ایجاد نظام دیکتاتوری و استثمار در جامعه است.

**واژگان کلیدی:** رضا براهنی، رمان، اریک فروم، گریز از آزادی.

---

\*دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان اراک bkouroosh@ymail.com

## مقدمه

آزادی یکی از مفاهیم بنیادی و اساسی بشر است که از دیرباز برای به دست آوردن آن در حال مبارزه و تلاش بوده است؛ اما باید دید آیا در تمام مبارزاتی که انسان برای دستیابی به آزادی و استقلال انجام داده، به هدف موردنظر خود رسیده است؟ اریک فروم، روانشناس اجتماعی مکتب فرانکفورت، معتقد است در اغلب این مبارزات به دلیل وجود شخصیت‌های «اقتدارطلب» این تلاش‌ها نتیجه معکوس داده است. وی تلاش برای رسیدن به آزادی را دو نوع می‌داند: آزادی از و آزادی برای. منظور از آزادی از، آزادی منفی، رها شدن از قیدوبندهایی است که دیگران یا نهادهای اجتماعی بر انسان تحمیل می‌کنند. آزادی برای یعنی استفاده از آزادی برای رفتار کردن به شیوه سازنده و پاسخ دادن به نیازها و آرزوهای واقعی فرد آزاد یا جامعه آزاد، با خلق یک نظم معین اجتماعی (گنجی، ۱۳۹۵: ۲۱۹-۲۱۸). منظور از آزادی منفی، دقیقاً آزادی‌ای است که شخصیت‌های قدرت‌گرا، ویرانگر و پیرو در پی کسب آن هستند. شناخت این نوع شخصیت‌ها و بررسی پیامدهایی که حضور آن‌ها در جامعه دارد، یکی از راه‌های شناخت جامعه سالم است؛ از این جهت که ادبیات و متون داستانی همان اندازه که بستر مناسبی برای بازتاب مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هستند، بازتابنده مسائل روانی انسان و جامعه نیز هستند، از طریق تلفیق روانشناسی اجتماعی و ادبیات می‌توان به نتایج مطلوبی در این زمینه رسید؛ چراکه «پژوهش میان‌رشته‌ای تلفیق دو یا چند رشته دانشگاهی برای حل یک مسئله علمی است که نگاهی وحدت‌گرایانه به دانش بشری دارد و درصدد ایجاد ارتباط منطقی بین علوم و پاسخگویی به سؤال‌هایی است که رشته‌های تخصصی به تنهایی نمی‌توانند جوابی کامل برای آن‌ها بیابند» (رحمدل، فرهنگی، ۱۳۸۷: ۲۴).

## پرسش‌های پژوهش

با توجه به ماهیت و موضوع سیاسی آثار رضا براهنی، نویسنده معاصر، در رمان‌های *رازهای سرزمین من*، *آواز کشتگان*، *روزگار دوزخی آقای ایاز*، *آزاده خانم* و *نویسنده‌اش و بعد از عروسی چه گذشت* و توصیف مبارزه افراد و گروه‌های مختلف برای کسب آزادی و استقلال از دوران پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین با در نظر گرفتن حجم نسبتاً بالای برخی از این آثار که شخصیت‌های مختلف و متنوعی در آن‌ها ایفای نقش می‌کنند؛ به نظر می‌رسد رمان‌های این نویسنده، نمونه مناسبی برای مطالعه «آزادی منفی» از دیدگاه اریک فروم باشند. پرسش پژوهش این است؛ کدامیک از شخصیت‌های رمان‌های براهنی آزادی منفی موردنظر

اریک فروم را در ارتباط با جامعه برگزیده‌اند؟ و پیامدهای اجتماعی این شخصیت‌ها در جامعه‌ای که براهنی معرفی می‌کند، کدام است؟

### اهمیت و ضرورت پژوهش

رمان‌های رضا براهنی با توجه به ارزش ادبی و همچنین پرداختن به موضوعات سیاسی و اجتماعی و توصیف مبارزات افراد مختلف با افکار و اندیشه‌های متفاوت در راه رسیدن به آزادی از جنبه‌های مختلف، از جمله؛ روانشناسی اجتماعی، قابلیت و ظرفیت‌های زیادی برای بررسی و تحلیل دارند؛ اما متأسفانه تاکنون اثری درخور توجه به این مهم نپرداخته است؛ با توجه به اهمیت موضوع و نیاز به آگاهی از ویژگی‌های جامعه و فرد سالم از دیدگاه‌های مختلف، از جمله نظریه «گریز از آزادی» اریک فروم که دستاورد مهمی در حوزه روانشناسی اجتماعی است، همچنین جای خالی چنین پژوهش‌هایی در مطالعات تلفیقی و میان‌رشته‌ای، نگارنده در پژوهش پیش رو درصدد پرداختن به این موضوع برآمده است.

### پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیار اندکی به تحلیل آثار ادبی بر اساس نظریات اریک فروم، روانشناس اجتماعی مکتب فرانکفورت پرداخته‌اند؛ که البته هیچ‌یک از آن‌ها از زاویه پژوهش حاضر؛ یعنی تحلیل و بررسی از منظر نظریه گریز از آزادی، به این موضوع توجه نشان نداده‌اند. پژوهش‌های مذکور عبارت‌اند از:

سهیلا پایدار، (۱۳۹۵)، «روانشناسی شخصیت در آثار بزرگ علوی، بر اساس نظریه اریک فروم»، دانشگاه رفسنجان. این پژوهش شخصیت‌های برخی آثار داستانی بزرگ علوی را بر اساس نظریه انسان‌گرایی اریک فروم بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که نظریه‌های روانشناسی تأثیر چشمگیری بر شیوه شخصیت‌پردازی بزرگ علوی داشته است و نظریه‌های دوگانگی وجودی و تعارض‌های وجودی انسان اریک فروم در مجموعه رفتارها و عکس‌العمل‌های داستانی بزرگ علوی دیده می‌شود.

حسین زری‌فام، علی دهقان، (۱۳۹۳)، «نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی بر اساس نظریات اریک فروم» دستاورد این پژوهش ناظر بر این است که در شعر سیمین بهبهانی نمودهای رشد و تباهی به صورت صور خشونت، میل به برخورداری از حمایت مادر مثالی یونگ، خودشیفتگی‌های فردی و اجتماعی نمود دارند.

حسین زری فام، (۱۳۹۵)، «تحلیل نشانه‌های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک از دیدگاه اریک فروم» در این مقاله نویسنده به بیان نشانه‌های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک پرداخته است. نشانه‌های رشد؛ یعنی عشق به زندگی، عشق به آزادی از مادر مثالی و عشق به انسان در روان فریدون با نمودهای تباهی؛ عشق به مرگ، خودشیفتگی و بازگشت به زهدان مادر، با شخصیت ضحاک در تقابل قرار دارد.

خدابخش اسداللهی، حسین قاسمی زاده، (۱۳۹۹)، «تحلیل شخصیت فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی بر اساس نظریه عشق اریک فروم» در این پژوهش شخصیت فرهاد بر اساس نظریه عشق اریک فروم تحلیل شده است و نویسنده می‌گوید؛ فرهاد از این دیدگاه عاشق راستین است چراکه مهم‌ترین خصایص عشق را مطابق نظریه اریک فروم دارد.

### چارچوب نظری

#### نظریه گریز از آزادی اریک فروم (Erich Fromm)

اریک فروم روانکاو و فیلسوف اجتماعی مکتب فرانکفورت معتقد است بین جامعه و روان‌شناسی ارتباط متقابل وجود دارد و شخصیت انسان در طول تاریخ تحت تأثیر نیروهای اجتماعی و فرهنگی قرار دارد (فروم، ۱۳۹۹: ۱۲) وی می‌گوید «همان‌طور که بشر ساخته تاریخ است تاریخ هم ساخته بشر است و حل این تناقض ظاهری زمینه کار روانشناسی اجتماعی را تشکیل می‌دهد.» (فروم، ۱۳۹۹: ۱۳) وی «ماهیت انسان را چیزی می‌پندارد که از طریق نسبتش با جهان و تعاملش با دیگران خلق می‌شود.» (جی، ۱۳۸۲: ۷۹)

یکی از مسائل مهم و اساسی در هر جامعه میزان سلامت روان افرادی است که در آن جامعه زیست می‌کنند پس باید دید معیارهای سلامت روان چیست و آیا می‌توان آن را سنجید. این روان‌شناس می‌گوید: «معنی سلامت روان هم‌رنگی فرد با جامعه خود نیست، بلکه برعکس عبارت است از؛ تعدیل و تطبیق جامعه برحسب نیازهای انسان. یک جامعه سالم ظرفیت و توانایی انسان را به عشق‌ورزی با هم‌نوعان، به کار بارور، به توسعه خرد و فهم، به داشتن حس خوب بودن که بر مبنای استفاده از نیروهای سازنده خود شخص است گسترش می‌دهد. جامعه ناسالم و بیمار سبب ایجاد دشمنی متقابل و عدم اعتماد می‌گردد و در نتیجه انسان به ابزار بهره‌کشی دیگران تبدیل می‌شود.» (فروم، ۱۳۹۴: ۱۰۰) نظریه فروم در حوزه روان‌شناسی شخصیت بیانگر این مفهوم است که زیستن با آزادی کار دشواری است به همین دلیل انسان‌ها همیشه به دنبال راه‌هایی برای گریز از آزادی هستند (بی‌نا، ۱۳۸۷: ۵۱). این راه‌ها و شیوه‌ها که در فرایند اجتماعی شدن ایجاد می‌شوند، عبارت‌اند از:

## قدرت‌طلبی (اقتدارگرایی)

«ساختار شخصیت اقتدارگرا در واقع ساختار شخصیت فردی است که از یک‌سو با تسلیم و اتکای نمادین به مقامات و صاحبان قدرت احساس قدرت و هویت می‌کند و از دیگر سو بر روی کسانی که به وی تسلیم یا متکی هستند سلطه نمادین دارد... این حالت در واقع بازتابنده نشانه‌هایی از بیماری دوگانه آزاردهی آزارخواهی است که به او احساس قدرت و هویت می‌بخشد» (فروم؛ ۱۳۷۸:۵۴۶). «شخص قدرت‌گرا ایمنی درونی خود را با جزئی از مرجع قدرت شدن که به نظرش از خود وی بزرگ‌تر و نیرومندتر است به دست آورده است. عشق و تأیید مرجع قدرت بالاترین رضایت خاطر را برای وی فراهم می‌کند؛ حتی تنبیه از نظر او بهتر از طرد است و اگر گناهی مرتکب شود، تنبیه شدن دست‌کم دلیل آن است که باز مورد توجه است. با قبول کیفر گناهش پاک می‌شود و ایمنی ناشی از تعلق دوباره برقرار می‌گردد» (فروم، ۱۳۹۰: ۱۶۴). این نوع شخصیت به دو صورت سادیسم و مازوخیسم خود را نشان می‌دهد. مازوخیسم از احساس ناتوانی، ضعف و حقارت ناشی می‌شود تلاش‌های ناشی از مازوخیسم به هر صورت که ظهور کنند، هدف از آن‌ها همیشه رهایی از نفس فردی و خلاصی از بار آزادی است. «احساس کوچکی و بیچارگی یک‌راه رسیدن به این هدف است، مقهور درد و عذاب شدن راه دیگر و مغلوب اثرات هستی و بی‌خبری گشتن راه سوم، اگر از هیچ‌یک از این طریق به نتیجه مطلوب که خلاصی از بار تنهایی است به دست نیامد، می‌توان به آخرین اوهام که مربوط به خودکشی است، پناه برد» (فروم؛ ۱۳۹۹: ۱۶۵). هدف سادیسم نیز مانند مازوخیسم کاهش اضطراب تنهایی از طریق اتحاد و یکی شدن با فرد یا افراد دیگر است. «تلاش‌های ناشی از مازوخیسم و سادیسم هر دو به شخص کمک می‌کنند که از احساس غیرقابل‌تنهایی و ناتوانی بگریزد.» (فروم؛ ۱۳۹۹: ۱۶۳)

## تخریب یا ویرانگری

ریشه این مکانیسم هم احساس ناتوانی، تنهایی و انزوای فرد است. در این حالت فرد راه گریز از حالت غیرقابل‌تحمل ناتوانی را تخریب دنیای بیرون می‌داند. هدف سادیسم و تخریب‌گری یکی است با این تفاوت که سادیسم می‌خواهد طرف مقابل را جزئی از خود کند ولی شخصیت تخریب‌گر تیشه به ریشه‌اش می‌زند و او را از هستی ساقط می‌کند (فروم؛ ۱۳۹۹: ۱۹۰).

## پیروی (همرنگی ماشینی)

پیروی رایج‌ترین وسیله گریز در جامعه است. این دسته افراد با دست کشیدن از فردیت خود و تبدیل شدن به هر چیزی که دیگران از آن‌ها می‌خواهند، سعی می‌کنند از احساس تنهایی و ناتوانی نجات یابند. در این وضعیت شخص فکر می‌کند افکار و امیالش متعلق به خودش است؛ اما درواقع فاقد تفکر، احساس و آزادی عمل فردی است. در این مکانیسم افراد تبدیل به آدم‌های ماشینی و کوکی می‌شوند (فروم، ۱۳۹۹: ۱۹۶-۱۹۵).

### معرفی رمان‌های رضا براهنی

#### رازهای سرزمین من

رمان *رازهای سرزمین من* تقریباً از زمان شکست فرقه دموکرات آذربایجان شروع می‌شود و تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه می‌یابد. مکان رمان تبریز، محل استقرار نیروهای نظامی آمریکایی است که برای جلوگیری از نفوذ شوروی و کمونیسم در آنجا مستقر شده بودند. می‌توان گفت داستان در دو بخش تنظیم شده است؛ بخش اول آن حول محور رفتار نظامیان آمریکایی در ایران و تأثیر آن‌ها در سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور می‌چرخد، نویسنده در این بخش به واکنش متفاوت شخصیت‌های مختلف در مقابل آمریکایی‌ها به دو صورت پذیرش و همکاری با آن‌ها در راه رسیدن به اهدافشان و همچنین مخالفت و مبارزه با آن‌ها برای خارج کردنشان از منطقه می‌پردازد؛ براهنی بخش دوم را به توصیف مبارزه و همگرایی گروه‌های فکری مختلف برای پیروزی انقلاب اسلامی، ورود امام خمینی به ایران و واکنش مردم اختصاص داده است.

#### آواز کشتگان

این رمان، به سرگذشت نویسنده و استاد دانشگاهی به نام دکتر محمود شریفی بعد از آزادی از زندان به‌عنوان یک محکوم سیاسی می‌پردازد. در این رمان شخصیت‌های متفاوتی وجود دارند که برخی برای رسیدن وی به اهدافش به او کمک می‌کنند و برخی نیز به دلیل تأمین منافع خود از طرف حکومت رفتار او را زیر نظر دارند و به ساواک گزارش می‌دهند.

#### روزگار دوزخی آقای ایاز

داستان *روزگار دوزخی آقای ایاز* با توصیف سنگسار، به‌چارمیخ کشیدن و مثله کردن شخصی به نام منصور که یادآور منصور حلاج و یا هر آزادی‌خواه دیگری در طول تاریخ کشور ماست، توسط سلطان محمود و غلامش ایاز آغاز می‌شود. نویسنده به جزئیات ارّه کردن اعضای بدن او در مقابل انبوه مردمی که با اشتیاق به تماشا آمده‌اند و با تشویق خود، محمود را در این کار

همراهی می‌کنند، می‌پردازد. ایاز که آلوده رفتارهای جنسی سلطان محمود است، به یک موجود مسخ‌شده و بی‌هویت تبدیل شده و گرفتار افکار مالیخولیایی خودش است.

### آزاده خانم و نویسنده‌اش

داستان از چند روایت تشکیل شده است که یکی از آن‌ها روایت بیباوغلی است، بیباوغلی جوانی آرام، سربه‌زیر و مذهبی است که پدر و مادرش را ازدست‌داده و تنها زندگی می‌کند. یک‌شب پسردایی‌اش با سرووضع آشفته به خانه او می‌آید، بیباوغلی بدون این‌که بداند چه اتفاقی برایش افتاده است او را پناه می‌دهد. بعد از سه‌ساله تیمسارشادان، یکی از مقامات نظامی تبریز به مغازه‌اش می‌رود و سراغ پسردایی‌اش را از او می‌گیرد. بیباوغلی در مقابل اهل بازار و کسبه به طرز وحشتناکی با تعلیمی شادان شکنجه و سپس زندانی می‌شود. او به خاطر شکنجه‌های بسیار و فشارهای عصبی و روانی، تعادل روحی خود را از دست می‌دهد و این ماجرا در روند زندگی شخصی‌اش بسیار تأثیرگذار می‌شود. بیباوغلی با دختری به نام آزاده که دختر فرهیخته و زیبایی است، ازدواج می‌کند و به همان شیوه‌ای که شادان او را شکنجه داده است، آزاده را آزار می‌دهد تا جایی که همین شکنجه‌های هرروزه منجر به مرگ وی می‌شود.

### بعد از عروسی چه گذشت؟

داستان بعد از عروسی چه گذشت، به روایت چند ساعت زندگی زندانی‌ای به نام رحمت شهیر می‌پردازد. همکار وی که خبرچین ساواک است به این دلیل که او در حضور همکاران و دانش‌آموزان به شاه فحش داده است، رحمت را لو می‌دهد و گرفتار زندان می‌کند. وی در زندان مورد شکنجه و آزار روحی مأموران حکومتی قرار می‌گیرد.

### بحث و بررسی

#### ۱-۴ تحلیل شخصیت‌های رمان‌های رضا براهنی بر اساس نظریه گریز از آزادی فروم

#### شخصیت‌های قدرت‌گرا (اقتدارطلب)

در بخش‌های پیشین گفتیم اریک فروم شخصیت‌های قدرت‌گرا را در یک دسته‌بندی به دو گروه سادیستیک و مازوخیستیک تقسیم می‌کند. با توجه به اینکه وی بارها تأکید کرده‌است که «چنین نیست که مردم یا سادیست یا مازوخیست باشند؛ نوسانی که مدام بین دو جنبه منفی و

مثبت عقده همزیستی انجام می‌پذیرد تشخیص این امر را که در هر لحظه کدام جنبه در کار است با اشکال مواجه می‌کند. ولی در هر دو حال آنچه از دست می‌رود فردیت و آزادی است» (فروم، ۱۳۹۹: ۱۷۱). در این بخش سعی می‌شود برای هر کدام از انواع شخصیت‌ها نزدیک‌ترین آن‌ها که دارای بیشترین شواهد و نشانه‌ها است، تعریف شود.

### سادیسیم

فروم یکی از ویژگی‌های رفتارهای سادیسمی را وابسته کردن دیگران به خود می‌داند به نحوی که این افراد دیگران را چون موم در دستان خود داشته باشند و بر آن‌ها قدرت و تسلط مطلق و نامحدود بیابند (فروم، ۱۳۹۹: ۱۵۶). «در آئین قدرت‌گرا فقط یک گناه وجود دارد که همان تمکین نکردن است و فقط یک فضیلت موجود است: اطاعت و فرمان‌برداری» (فروم، ۱۳۶۹: ۴۰).

نمونه این نوع رفتار را در *رمان روزگار دوزخی آقای ایاز* در شخصیت سلطان محمود و رفتار او با ایاز می‌بینیم. در *آزاده خانم* و *نویسنده‌اش بیباوغلی*، در *رازهای سرزمین من* در تیمسار شادان و تقریباً در تمام رمان‌ها از مأموران شکنجه شاهد رفتارهای سادیستیکی هستیم.

رفتار سلطان محمود با ایاز به شکلی است که وی از خود هیچ نوع حرف، ایده و یا نظری ندارد. ایاز به شدت تحت تأثیر سلطان محمود و به معنای واقعی غلام حلقه‌به‌گوش وی است. سلطان محمود به گونه‌ای وجود او را در خود حل کرده است که ایاز حتی درباره جزئی‌ترین و شخصی‌ترین احوالات خود نیز نمی‌خواهد و نمی‌تواند نظری داشته‌باشد؛ به او افتخار می‌کردم زیرا نام او همیشه چون ورد تسییحی تکرار می‌شد و مرا به سوی خود می‌خواند؛ مرا که فدایی او بودم و در دنیای شورانگیز اعمال او، آن‌چنان در جذب فرومی‌رفتم که اگر حتی گردنم را هم در همان حال می‌زدند، نمی‌فهمیدم و خدایی که از آسمان‌ها به زمین نازل شده بود، خدایی که این‌همه با من خلوت کرده بود، اینک کفنی پوشیده در برابر من که کفن پوشیده بودم، نشسته بود مرا در یک آیین مقدس بومی، یک آیین بزرگ قومی و تاریخی شرکت داده بود. اینک او از آسمان نازل شده بود و در برابرم نشسته بود و می‌گفت: «گل من! ببر! پاها را ببر که دیر میشه... و من در زیر آفتاب سوزان احساس کرده بودم که با نگاه او با همان نگاه لطف و مرحمت و لطافت خشونت‌آمیز او در آبی خنک، در چشمه‌ای میان جنگلی شسته می‌شوم و نگاه او چنان نیرومند بود که من می‌توانستم، صدای لرزیدن ساده و نرم و تغزلی عضلات خود را در آب بشنوم و می‌توانستم خود را موقعی که حتی صدای اره گوش‌ها را کر می‌کرد، غرق مراجم عاشقانه او ببینم» (براهنی، بی‌تا: ۱۷-۱۶).



یکی دیگر از ویژگی رفتارهای افراد سادیست، این است که او می‌خواهد موجب رنج دیگران شود یا آنان را در رنج و سختی ببیند. این رنج ممکن است جسمانی باشد؛ ولی بیشتر اوقات روانی است، هدف او آن است که دیگران را آزرده‌خاطر، سرشکسته و شرمسار کند، و ببیند که آن‌ها در وضعی توأم با سرشکستگی و شرمساری قرار گرفته‌اند (فروم، ۱۳۹۹: ۱۵۶).

در رمان *آزاده خانم* و نویسنده‌اش شخصیتی به نام بیب‌اوغلی حضور دارد، جوانی ساده و سربه‌زیر که به‌تازگی پدر و مادرش را ازدست‌داده و در کارگاه نجاری کوچکش مشغول به کار است. شبی پسردایی وی سراسیمه و آشفته به خانه می‌آید. بیب‌اوغلی کمک می‌کند تا لباس خیسش را که بوی تعفن می‌دهد، عوض کند و سروصورتش را بشوید، اما هیچ‌گاه نمی‌فهمد چه اتفاقی برای پسردایی‌اش افتاده است. بعد از مدت‌ها تیمسارشادان برای پرس‌وجو به نجاری او می‌آید و آن‌قدر با تعلیمی خود او را شکنجه می‌دهد که چند بار از حال می‌رود و جلوی بازاریانی که به تماشا آمده بودند، کنترل خود را از دست می‌دهد و خود را خیس می‌کند. در اثر فشار تعلیمی به دهانش تمام دندان‌هایش خرد می‌شوند و حتی بعد از تحمل آن همه شکنجه مدتی را هم در زندان می‌گذراند.

« شادان و به دنبال او یک سروان، دو ستوان و یک استوار وارد مغازه شده بودند... شادان تعلیمی‌اش را بلند کرد و نوک آن را با دقت و مهارت تمام گذاشت توی دهان نیمه‌باز بیب‌اوغلی و به‌قصد اینکه بخواهد دهان را کمی گشادتر کند... یک دور کامل تعلیمی را روی دهان چرخاند... مردم بازار و رهگذرها جمع شده بودند دور نجاری بیب‌اوغلی، و آن‌هایی که جلوتر بودند، انگار در صف مقدم تماشاگرهای یک صحنه معرکه‌گیری بودند که در آن به‌جای استفاده از ترفندها و حقه‌های نمایشی، از آدم زنده، فشار واقعی و پوست‌واستخوان و درد و رنج واقعی استفاده می‌شد. مردم شادان، بیب‌اوغلی، افسرها و فشار تعلیمی توی دهان بیب‌اوغلی را تماشا می‌کردند... بی‌اختیار از چشمش اشک و از نوک دماغش خون بیرون می‌ریخت» (براهنی، ۱۳۸۱: ۲۹-۲۷).

از آن تاریخ به بعد شخصیت بیب‌اوغلی کاملاً تغییر می‌کند و دیگر به روال سابق بر نمی‌گردد. از طرفی بعد از تحمل شکنجه و کشیدن حبس، موفق می‌شود با دختری باسواد و زیبا به نام آزاده که قبلاً عاشقش بوده ازدواج کند، اما به خاطر فشار روانی که بر او وارد شده است، تعادل روحی‌اش را از دست می‌دهد و بر سر آزاده‌خانم همان بلایی را می‌آورد که شادان بر سر او آورده است؛ در اثر شکنجه‌های هرروز بیب‌اوغلی، آزاده‌خانم ضعیف می‌شود و از دنیا

می‌رود. شکنجه‌های شادان به قدری بر بیباوغلی تأثیر عمیق گذاشته که حتی زنی که بعد از آزاده خانم با وی ازدواج می‌کند، نیز به همان سرنوشت دچار می‌شود.

آزاده خانم درباره‌ی او می‌گوید: «به‌رغم جثه‌ی کوچکش، به‌رغم بیچارگی‌اش در برابر ظلم ظالم و به‌رغم ریخت توسری خورده‌اش، مرا به تعلیمی عادت داده است. خون می‌ریزد. خون مرا می‌ریزد. اضافه می‌کنم که تازه به تبریز برگشته بودیم که او دوباره دکان نجاری‌اش را راه بیندازد که روزی وقتی به خانه آمد؛ چیز درازی را که توی روزنامه پیچیده بود با خود به خانه آورد. بافتخار روزنامه را پاره کرد. از توی روزنامه چوب صاف و بلندی بیرون آورد. گفت: می‌بینی این تعلیمی را خودم درست کرده‌ام. ببین چقدر قشنگ است. درست اندازه تعلیمی شادان و چند هفته بعد گفت که شادان با مستشارهای نظامی کار می‌کند و به من سفارش چند صندلی داده. طرح صندلی‌ها را نشانم داد. از صندلی معمولی بلندتر بود، دسته هم داشت. و یک چوب گردان هم داشت که سطحش کمی بالاتر می‌رفت و مورب بود. صندلی‌ها را به آمریکا می‌بردند. طرح از آمریکا آمده بود.» (براهنی، ۱۳۸۱: ۲۵۶) فروم در کتاب *بنام زندگی* می‌گوید: اشخاص بی‌دفاع هدف اصلی سادیست‌ها هستند چون به این وسیله است که حس کنترل خود را اقتناع می‌کنند. (فروم، ۱۳۶۹: ۸۳) و بیباوغلی به آزاده خانم دقیقاً همین حس را دارد. گفت: "تو زنی! تو از این جرئت‌ها نداری! فقط شادان و من بلدیم این کار را بکنیم." من ماندم، آقا میری (بیباوغلی) و تعلیمی» (براهنی، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

تیپ شخصیتی دیگری که در رمان‌های براهنی از نظر روانی قابل تأمل است، مأموران شکنجه هستند. این‌گونه شخصیت‌ها از زجر کشیدن و تحقیر آدم‌ها لذت می‌برند. براهنی در جای‌جای آثارش رفتار وحشیانه‌ای را که برخی از آن‌ها با زندانیان دارند به تصویر می‌کشد: «مرد زیبیش را بالا کشید، و از همان بالا فریاد زد: «آقای دکتر شریفی! می‌دانی ما با کسی که آزادی بخواید چه کار می‌کنیم؟ می‌دانی؟ می‌شاشیم تو دهن کسی که آزادی بخواید! فهمیدی! راضی شدی!» شکم محمود پر از شاش مرد بود.» (براهنی، ۱۳۸۸: ۲۹۷).

در *آواز کشتگان* محمود به توصیف نحوه‌ی شکنجه دادن مردی می‌پردازد که از زیر چشم‌بند در محوطه‌ی زندان شاهد وضعیت او است، او می‌گوید مرد را آن قدر شکنجه داده بودند که پاهایش ورم کرده بود و به نظر می‌رسید قدرت حرکت دادن آن‌ها را نداشته، باین‌حال به او گفتند با همان پاهای ورم کرده در جا بدود و در حین دویدن او را کتک می‌زدند، سپس به او دستور دادند لباس‌هایش را درآورد و در حوضی که وسط محوطه است برود و برقصد: «برقص! مرد توی حوض پاهایش را ناشیانه بلند می‌کرد و پایین می‌گذاشت معلوم بود که رقص بلد نیست... برقص

قر بده عربی برقص... مرد توی حوض با صدای بلند گریه می‌کرد و در همان حال تکان‌تکان می‌خورد، تکان‌های مضحک، بی‌نمک، اما به شدت تأثیربرانگیز... آدم‌هایی که بیرون ایستاده بلند خندیدند... یکی دو دقیقه بعد مرد خسته شد... در این لحظه باتون روی کفلش فرود آمد و بعد آدم‌هایی که در بیرون، اطراف حوض ایستاده به هر سو متفرق شدند و با باتون شروع کردند به زدن مرد توی حوض...» (براهنی، ۱۳۸۸: ۴۴۵).

در *رازهای سرزمین من* هم شاهد این نوع رفتار از تیمسارشادان هستیم: «گاهی یک عده از شعرا و دراویش می‌آمدند خانه ما... یک روز اتفاق عجیبی افتاد. از سالن گنده‌ای که همه توش بودند... سروصدای عجیبی شنیدم. صدای تیمسار می‌آمد که یکریز فحش می‌داد... وقتی من وارد اتاق شدم، دیدم تیمسار تفنگ به دست، ایستاده شعرا، عرفا، درویش‌ها، همه جلوی تیمسار به زمین افتادند. تیمسار فریاد می‌زد "سجده کنید مادر به خطاها." بدبخت‌ها همه سجده کرده بودند، همه‌شان سرشان را گذاشته شده روی فرش... بعد تیمسار داد زد، "برپا!" آن بدبخت‌ها پیر و جوان همه‌شان پریدند بالا خبردار ایستادند. بعد تیمسار داد زد "گورتان را گم کنید"...» (براهنی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۸-۱۰۸۱).

## مازوخیسم

شخصیت‌های مازوخیستی از دیگر شخصیت‌های اقتدارگرا هستند. «انحراف ناشی از مازوخیسم ثابت می‌کند که رنج بردن می‌تواند مطلوب واقع شود، البته رنج کشیدن هدف حقیقی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای نیل به فراموش کردن نفس» (فروم، ۱۳۹۹: ۱۶۷). در این مکانیسم فرد احساس ناچیزی و تنهایی می‌کند بنابراین سعی می‌کند با دست کشیدن از نفس فردی، خوار داشتن کامل خویش و رنج بردن بر این احساسات چیره شود (فروم، ۱۳۹۹: ۱۶۷). این افراد «اگر موفق شوند نفس فردی خود را به هیچ تنزل دهند و آگاهی خویش را که فردی است مستقل و جدا از دیگران از میان ببرند، از این تعارض می‌رهند. احساس کوچکی و بیچارگی یک راه رسیدن به این هدف است، مقهور درد و عذاب شدن راه دیگر، و مغلوب اثرات هستی و بی‌خبری گشتن راه سوم، اگر از هیچ‌یک از این روش‌ها به نتیجه مطلوب که خلاصی از بار تنهایی است نرسند دست به خودکشی می‌زنند (فروم، ۱۳۹۹: ۱۶۵).

در بررسی رمان‌های براهنی با توجه به نوع کنش و رفتار شخصیت‌های داستانی می‌توان گفت در *روزگار دوزخی آقای ایاز*، شخصیت ایاز، در *رازهای سرزمین من*، سرهنگ جزایری و تیمسارشادان، در *آواز کشتگان*، پدر اسماعیلی دارای رفتارهای مازوخیستی هستند.

ایاز فرزند وزیر سلطان ماضی به نا خواست به دربار سلطان محمود می‌رود و غلام وی می‌شود. وی که در لحظات اول ورود به طرز وحشیانه‌ای مورد تجاوز جنسی سلطان و انحرافات جنسی مادر وی واقع می‌شود، سلامت روحی خود را از دست می‌دهد و چون خود را در مقابل قدرت بسیار سلطان ناچیز احساس می‌کند و حتی جرئت فرار از این مخصه را ندارد، در دربار می‌ماند و به طرز بیمارگونه‌ای به سلطان و انحرافات اخلاقی و روحی او عادت می‌کند و حتی به آن‌ها وابسته می‌شود. او تمام شخصیت و منیتش را در وجود سلطان محمود غرق می‌کند و حتی در خلوت خود که وجدانش گاهی او را صدا می‌زند، جسارت فکر کردن به چیزی و کسی غیر از سلطان محمود را ندارد. زیرا به قدری در خودباختگی و تسلیم محض به سلطان محمود پیش رفته که توان شنیدن صدای وجدانش را از دست داده است. اریک فروم در این باره بر این نظر است که: «اگر ندای وجدان همواره رسا و واضح می‌بود، فقط عده کمی از هدف خود منحرف می‌شدند؛ یکی از پاسخ‌ها در ماهیت خود وجدان نهفته است، چون وظیفه وجدان حراست سود شخصی واقعی انسان است، لذا تا حدی بیدار است که نگذارد شخص خود را به کلی گم کند و فدای بی‌اعتنایی و ویرانگری خویش شود. رابطه آن با باروری شخص، عملی متقابل است. انسان هر قدر بارورتر زندگی کند، وجدانش قوی‌تر شده و به نوبه خود باروری را بیشتر می‌کند و هر چه باروری زندگی شخصی کم‌تر باشد، وجدانش ضعیف‌تر خواهد شد. پاسخ دیگر به علت مؤثر نبودن وجدان، گوش نکردن ما به ندای آن و مهم‌تر از آن عدم آشنایی به روش گوش کردن به آن است. مردم اغلب به غلط تصور می‌کنند که صدای وجدان رسا و پیام آن روشن و صریح است؛ چون در انتظار چنین ندایی هستند چیزی نمی‌شنوند. اما زمانی که صدای وجدان ضعیف بوده و صریح نباشد باید شخص روش گوش کردن و درک آن را بیاموزد تا طبق آن عمل کند» (فروم، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۷۸). احساس ایاز به سلطان محمود و شخصیت بسیار ناتوان، وابسته و تحقیر شده او در این جملات کاملاً مشهود است: «از نردبان آرام آرام پایین آمدیم تبر در دست من و روغن داغ در دست محمود؛ دست آقا، ارباب و خدای من. تا پاهای او را، همو را که سخت دوستش داشتیم از بس ازش می‌ترسیدم و نمی‌دانم چرا می‌ترسیدم و دوستش داشتیم، گوشمالی سختی بدهیم.» (براهنی، بی‌تا: ۸)

درجایی دیگر می‌خوانیم: «من عاشق امیر محمود عمرش دراز باد درازتر باد بودم و هستم و خواهم بود. می‌خواهم بروم دستش را بگیرم و بیوسم. این همه نعمت، این همه شیون، این همه جنون، این همه تحرک، همه زیر سایه بزرگ او به وجود آمده بود.» (براهنی، بی‌تا: ۱۱۴) او هویت خود را به محمود وابسته می‌داند: «من جوان بی‌پدر و مادری هستم و دست امیر امیران دور گردن من است، آراستن سرو ز پیراستن است. می‌گویند نگاه کن عزیزم! بین چگونه شیون می‌کشند و

می‌آیند؟ و من نگاه می‌کنم و می‌بینم آن چنان شیون می‌کنند و می‌آیند که هیچ چیز جلودارشان نمی‌تواند باشد. خود را به محمود می‌سپارم و عملاً زیر بغلش قرار می‌گیرم» (براهنی، بی‌تا: ۱۱۹).

در *آواز کشتگان* پدر اسماعیلی، یکی از شخصیت‌های فرعی است که طبق الگوی فروم، جزء این دسته از شخصیت‌ها قرار می‌گیرد. او بعد از مبارزه‌های بسیار و به نتیجه نرسیدن آن‌ها برای فرار از واقعیت زندگی و فراموش کردن آن به طرز غیرمعمول منزوی شده و به تریاک روی آورده است؛ وی در پاسخ به پسرش که او و امثال او را که مبارزان نسل گذشته هستند، مسئول وضعیت فعلی جامعه می‌داند، می‌گوید: «هر نسلی فقط باید به نسل خودش حساب پس بدهد. نه به نسل بعدی و نه به نسل قبلی. فهمیدی! ما اشتباه کردیم. خیلی خوب. عده‌ای از ما نفهمیدیم چه غلطی می‌کنیم. قبول! عده‌ای دررفتند، رفتند به شرق، عده‌ای هم به غرب! خیلی خوب! می‌خواستی چه کار بکنند؟ بمانند مثل بقیه توی زندان بیوسند یا اعدام شوند و یا آخر سر مقاطعه کار بشوند؟ وقتی که همه افتادند توی سرازیری، راه دیگری نبود. من انتخاب کردم تریاک را. یک عده هم رفتند توی زندان تریاکی شدند آمدند بیرون. هرکسی تریاک خودش را خودش پیدا می‌کند. شما هم می‌نشینید از نسل پدرهاتان حساب پس می‌خواهید؟ هی خدمت و خیانت ما را به چرتکه می‌اندازید؟ خوب، خود حضرت عالی چه گهی خوردی؟ چه گلی به سر این مردم زدی؟ من لااقل برای مردم ژست شجاع‌السلطنه نمی‌گیرم. من یک تریاکی هستم. حاضرم توی روزنامه‌ها اعلام کنم که راهی جز تریاکی شدن ندیدم، پول تقاعدم را می‌گیرم و از مال دنیا فقط به گوشت، مربای خوب و تریاک خوب علاقه دارم. سرما و گرمای طبیعت و تاریخ را هم احساس نمی‌کنم. بمب اتم هم روی سرم بیندازند همینم که هستم. حالا بیا این وافور را به‌عنوان حساب نسل من ببر بگذار توی موزه! بکن توی ماتحت تاریخ!» (براهنی، ۱۳۸۸: ۳۸۷).

در *رازهای سرزمین من* سرهنگ جزایری شخصیتی است که رفتارهای مازوخیستی از خود بروز می‌دهد وی که همسر زیباترین دختر شهر بوده است، بعد از فرار زنش با فرماندار و همچنین ورود مستشاران آمریکایی و ازدست‌دادن اختیارات شغلی و تحقیر توسط آن‌ها، آن چنان دچار سرخوردگی و یأس می‌شود که روند زندگی‌اش از حالت معمول خارج می‌شود و به طرز بیمارگونه‌ای خود را با چند قناری و مرغ عشق و پناه بردن به بقعه شیخ‌صافی و همین‌طور، کشیدن تریاک مشغول می‌کند. وی با وجود اینکه به خاطر ظاهر نامرتب و حتی کوتاه نکردن ریشش خیلی تحقیر می‌شود حاضر نیست ظاهر خود را آراسته و به رفتارش نظم دهد.

«گرچه آمریکایی‌ها ایران را اشغال نکرده بودند، ولی آمریکایی‌ها بدون حس اشغال کشورهای دیگر نمی‌توانستند زندگی کنند. انگار سرهنگ ناخودآگاهانه این مسئله را فهمیده بود، و به همین دلیل می‌خواست مخالفت خود را با این حس اشغال سروان، به طریقی، بروز دهد. بعدها مترجم شنید که سرهنگ پیش از بیست‌وهشت مرداد ریشش را می‌زده است و فقط در طول این چند سال گذشته، عادت ریش زدن از سرش افتاده. سرهنگ انتقام اشغال، استعمار، استثمار، کودتا و حضور نژاد برتر را با ریش چندروزه‌اش می‌گرفت، و سروان آمریکایی، انگار به این قضیه وقوف کامل داشت» (براهنی، ۱۳۸۷: ۶۱).

سرهنگ جزایری درباره دلیل پناه بردن به‌تنهایی و فرار از مردم را این‌گونه توصیف می‌کند: «تو لاک خودم خزیدم و پناه بردم به تریاک، چیزی که ارتش شاه، بعد از سقوط مصدق، در شهرهای کوچک به آن پناه برده بود. هرکسی به دلیل خودش. اگر رضاشاه اول ما را تحویل انگلیسی‌ها داده بود و بعد تحویل آلمان‌ها، و در نتیجه سیاست‌های احمقانه‌اش مملکت را تحویل ارتش‌های متفقین داده بود، پسرش ما را تحویل آمریکایی‌ها داد. حافظ، مولوی، عرفان، این چند تا مرغ و پرنده و گربه، شدند مونس‌های ابدی من. گریه‌هایم یا در نیمه‌شب بود تا کسی نشنود، و یا موقع پناه بردن به بقعه شیخ‌صفی بود، بقعه‌ای که روی هم متروک بود. ناامید از کمک مردم بودم، امیدوار به مغفرت حق. تصمیم داشتم بازنشسته شوم. حیاطم را بفروشم، مرغ و پرنده و قناری و گربه را بسپارم دست آدم‌های علاقه‌مند و راهم را بکشم بروم کربلا، به حضور حضرت سیدالشهدا، و مجاور حضرت بشویم تا لااقل در جوار او، بوی پاک تربت شهادتش به مشامم بخورد، و از این شکست، دل شکستگی، یأس و حرمان نجات پیدا کنم» (براهنی، ۱۳۸۷: ۲۹۱-۲۹۲).

تیمسارشادان از نظامیان رده‌بالای ارتش در آذربایجان است. وی به‌ظاهر مردی موقر، موجه و درعین‌حال چهره‌ای مردمی است که با مردم تعامل و معاشرت می‌کند، در مراسم و مناسبات اجتماعی و مذهبی شهر شرکت می‌کند و از خود چهره‌ای مثبت نشان می‌دهد، اما درواقع او شخصی خشن و اسیر وسواس‌های فکری خود در ارتباط با آمریکاییان به‌عنوان نژاد برتر است و به خاطر این نوع طرز تفکر حاضر می‌شود حتی از خاک، مردم و زن و فرزندش بگذرد تا شبیه آمریکایی‌ها بشود. افراط در این طرز تفکر باعث می‌شود وی در پایان عمر دچار جنون شود و نهایتاً به قتل برسد. در بخشی از رمان از زبان سودابه همسر شادان در توصیف روزهای پایانی عمر او، می‌خوانیم: «تیمسار حفظ ظاهر می‌کرد. در برنامه کارهای گذشته‌اش تغییراتی نداده بود، ولی احساس بی‌قراری می‌کرد... می‌گفت ما به خون جدید احتیاج داریم و

اغلب از بیلتمور به‌عنوان خون جدید حرف می‌زد. آمریکایی‌های جوان را می‌آورد به خانه... به این نتیجه رسیده بود که آینده بشریت در آمریکاست. می‌بخشید، ولی به من می‌گفت اگه پا به سن نگذاشته بودی، برایت یک بیلتمور دیگر پیدا می‌کردم. می‌گفت اگر یک مادبان داشته باشی، اسب گاری توی طویله می‌آری یا اسب تربیت‌شده عربی؟ می‌بخشید به من می‌گفت زن ایرانی مثل مادبان توی طویله است، از ایرانی که بچه‌دار شود، مثل این است که از اسب گاری بچه‌دار شده؛ ولی از آمریکایی که بچه‌دار شود از آن اسب عربی حامله شده. می‌بخشید تیمسار می‌گفت خودش هم از بیلتمور حامله است، و می‌خندید. به من می‌گفت برادرت هم از آمریکایی‌ها حامله است. دستش را می‌گذاشت روی شکمش و بعد می‌گذاشت روی سرش، می‌گفت بعضی‌ها اینجا حامله می‌شوند (براهنی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۸-۱۰۸۱).

### شخصیت ویرانگر

ویران‌سازی یا ویرانگری مکانیسم دیگری است که به عقیده فروم مانند خودکامگی ریشه در احساس ناتوانی، تنهایی و انزوا دارد، باین‌حال، ویرانگری برخلاف سادیسم و مازوخیسم به رابطه مستمر با فرد دیگر وابسته نیست بلکه هدف آن از میان برداشتن دیگران است فروم در این‌باره می‌گوید: «سائق زندگی و سائق تخریب از یکدیگر مستقل نیستند؛ بلکه هرکدام به دیگری به‌طور معکوس وابسته است هر چه سائق زندگی بیشتر دچار تضییق شود، نیروی سائق تخریب فزونی می‌گیرد، هر چه حیات بیشتر از قوه به فعل رسد یا تحقق پیدا کند، قوت حس تخریب به کاستی می‌گراید. خلاصه آن که حس تخریب محصول حیات فعلیت‌نیافته است شرایط فردی و اجتماعی که در برابر زندگی سد ایجاد می‌کنند، شوری برای تخریب به بار می‌آورند که منبع تغذیه تمایلات عنود یا خصومت‌آمیز قرار می‌گیرد، خواه تمایلات به ضد دیگران به کار افتد خواه به ضد خود شخص» (فروم، ۱۳۹۹: ۱۹۴-۱۹۳). در رمان‌های بررسی‌شده چندین شخصیت داریم که دارای خصلت تخریب‌گری و ویرانگری هستند؛ در رازهای سرزمین من هوشنگ، فرزاد و مستشاران آمریکایی و در روزگار دوزخی آقای ایاز سلطان محمود.

فروم معتقد است تخریب‌گری شکلی از تعالی‌جویی منفی است که در رفتار دیکتاتورها قابل بررسی است. (Cortina, 2015: 396) آنچه درباره سلطان محمود می‌خوانیم نیز نشان‌دهنده شخصیت دیکتاتور و درعین‌حال ویرانگر و بیمار وی است. رفتارهایی که هیچ‌کس در سلامت روان نمی‌تواند آن‌ها را انجام دهد: «و بعد محمود به شجاعت و شهامت شهره شده بود، آن‌چنان که دو نفر را با دست خفه کرده بود، یک نفر را با لگدی که محکم به پهلویش

زده شده، کشته بود، یکی از برادرانش را شبانه کشته بود و گویا یکی از پسرانش را روزانه کور کرده بود. در جنگ‌ها کشته بود و بعد اسیران جنگ را که آورده بودند فرماندهان و سرداران تبدیل شده به خواجهگان اخته را که آورده بودند، پسران جوان بی‌انگشت و ناخن و بی‌زبان و بی‌گوش و دماغ‌بریده را که آورده بودند محمود آن‌ها را در کنار رودخانه به‌صف کرده، آلت تمرین خود قرار داده بود سرعت گردن زدن خود را آزموده بود و توانسته بود بیست امیر مخالف نواخته را در یک چشم به هم زدن از پای دراندازد» (براهنی، بی‌تا: ۶) در بخش دیگری از متن نیز که نمونه آن در این رمان بسیار زیاد دیده می‌شود، این نوع رفتار ویرانگری را در سلطان محمود می‌بینیم: «شمشیر به‌طور افقی حرکت می‌کرد و گردن‌های فرسوده را که در برابر شمشیر نرم‌تر از پنیر بودند قشنگ می‌برید و بعد می‌برید و بعد می‌برید و محمود شمشیر را وسط شنها می‌انداخت با همان حرکت تند و هنرمندانه که فقط از او ساخته بود. پیشکسوت من وظیفه داشت که این قبیل شمشیرها را جمع کند؛ محمود بلافاصله برمی‌گشت از اسب پیاده می‌شد، دست و رو می‌شست از آب چشمه وضو می‌گرفت و بعد تمام مردم این خطه به اقتدای مقتدای خویش به نماز ایستادند» (براهنی، بی‌تا: ۷-۶).

مستشاران آمریکایی نیز نماینده تفکر رهبرانشان در جهت استثمار مردم جهان سوم هستند. آن‌ها که خود را قوم برتر می‌دانند دستشان به جان و ناموس مردم باز است و ظالمانه اهداف ویرانگر خود را با چهره حق‌به‌جانب نسبت به مردم تحت سلطه، دنبال می‌کنند. «گفت: شما آقای ستوان بیلتمور در این باره مرا نصیحت نکنید. همه می‌دانند که زندگی نظامی یک افسر آمریکایی که قبلاً در کره بوده، و حالا هم در ایران است، به قتل و جنایت آغشته است. اگر کشتن هدف چندان بالارزشی نیست، چرا شما آدم‌ها را تربیت می‌کنید تا بکشند و خودتان از کشتن اشخاص ابا ندارید؟ وقتی که شما آدم‌ها را تربیت می‌کنید تا آدم‌های دیگر را بکشند، فکر نمی‌کنید که ما هم باید آدم‌هایی را تربیت کنیم تا قاتل‌های تربیت‌شده شما را بکشند؟» (براهنی، ۱۳۸۷: ۲۶۲). باز هم در رازهای سرزمین من می‌خوانیم: «هر روز می‌گویند جنگ تمام می‌شود، و جنگ تمام نمی‌شود. ویتنام خسته‌ام کرده، افسرده‌ام کرده. ایران در برابر این جنگ یک شوخی مضحک بیشتر نبود. به ما، هی می‌گویند که ویتنام مرز آمریکاست. آمریکا همیشه در حال گشودن مرزها بوده. ایران هم یک مرز بود، ولی این مرزها گوگردهایی هستند که در ماتحت بشریت می‌ریزند. بعد چاشنی می‌گذارند، فتیله می‌گذارند و منفجر می‌کنند. تجاوز باروت به احشاء بنی‌نوع بشر. احشاء بشریت، احشاء منفجرشده بشریت، مرز آمریکاست» (براهنی، ۱۳۸۷: ۲۶۸).



یکی دیگر از شخصیت‌هایی که دارای خصوصیت ویرانگری است، شخصیت هوشنگ در رمان *رازهای سرزمین من* است. وی برادرخانم تیمسارشادان است و در خانه خواهرش زندگی می‌کند. او شاهد سرنوشت تلخ خواهرش ته‌مینه که همسرش توسط تیمسارشادان به دلیل درخواست نامشروع کشته شده است و همچنین زندگی مخفیانه فرزندش ناصر است که از ترس تیمسار پنهانی او را بزرگ می‌کند. خواهر دیگر او سودابه (الی) همسر تیمسار است که دارای انحراف‌های اخلاقی و جنسی است و به کمک تیمسار به راحتی خود را در اختیار مردان و مخصوصاً آمریکایی‌ها قرار می‌دهد تا جایی که تیمسار ترجیح می‌دهد همسرش از ستوان بیلتور آمریکایی بچه‌دار شود تا فرزندش از نژاد برتر باشد. خود تیمسار هم که شخصیتی دارای انواع مشکلات اخلاقی، جنسی و اجتماعی است و حتی از هوشنگ که کوچک‌ترین عضو خانواده همسرش است سوءاستفاده جنسی می‌کند. مجموعه آدم‌هایی که در اطراف هوشنگ هستند و محیطی که وی در آن زندگی می‌کند باعث می‌شود او نتواند شخصیت عادی و سالمی داشته. وی از بیلتور تقاضا می‌کند که کمک کند او به آمریکا برود، بیلتور هم از فرصت استفاده می‌کند و تصمیم می‌گیرد او را به وزارت اطلاعات آمریکا معرفی کند. بدین ترتیب او به کمک بیلتور از ایران خارج می‌شود و برای پیوستن به سیستم‌های جاسوسی سیا به آمریکا می‌رود و بعداً به یکی از اعضای قوی و خطرناک سیا تبدیل می‌شود که در جریان‌های انقلاب و قتل و آدم‌کشی بسیار سهمیم خواهد بود.

«تو کیف بزرگ دیپلماتیکم یک ساطور گذاشته بودم... جالونسکی گفته بود کار تروتمیز ازت می‌خواهیم... اتاق تیمسار نیمه‌باز بود... باعجله رفتم تو. تیمسار روی زمین افتاده بود... ساطور را درآوردم... نشانش دادم... گفتم مادرسگ مهاباد یادت هست؟ هان؟ پدرسگ یادت هست؟ و ساطور را بلند کردم و درست وسط سینه‌اش فرود آوردم. تمام هیكلش متشنج شد... تنش را شقه کردم سرش را بریدم. شقه‌ها را جدا نکردم. دست‌هایش را کشاندم آوردم گذاشتم وسط پاهایش و سر بریده‌اش را گذاشتم بین دست‌هایش و بدن بی‌سر را روی میز گنده دراز کردم» (براهنی، ۱۳۸۷: ۱۲۲۹).

از دیگر شخصیت‌های رمان *رازهای سرزمین من*، فرزام همسر ماهی از بزرگ‌ترین دلایان نفت، آجودان سابق شاه و یکی از مسئولان بزرگ سرویس‌های اطلاعاتی است. وی علاوه بر این که از نظر اخلاقی دارای انحرافات فراوان است، از نظر سیاسی نیز فردی خشن و بی‌رحم است که از دلایان اسلحه و واردکنندگان آن به کشور در زمان انقلاب است. فرزام در جریان مهمانی‌های دولتمردان و درباریان با ماهی که شیفته پول و سفر به کشورهای اروپایی است آشنا

می‌شود و از این ویژگی او به‌عنوان ابزاری برای قاچاق اسلحه و واردکردن آن به کشور استفاده می‌کند. این شخص هرکسی را که سد راهش قرار بگیرد سریعاً از میان برمی‌دارد. «از هر معامله، صندوق صندوق دلار می‌بردیم... فرزام می‌گفت؛ این صندوق‌ها با صندوق‌های قبلی فرق می‌کند. فرزام می‌گفت؛ این صندوق‌ها مهم‌ترین صندوق‌های عالم است حتی دوهزار نفر را هم بگیرند بکشند، حتی اگر همه افراد یکی از سپاه‌های شاه اعدام شوند، این صندوق‌ها نباید دست کسی بیفتد» (براهنی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۲).

### شخصیت پیرو

مکانیزم دیگر گریز از آزادی در جامعه، پیروی است. این شیوه راه‌حلی است که اغلب افراد جامعه به آن روی می‌آورند. در چنین وضعیتی این افراد تبدیل به شخصیتی می‌شوند که سازمان‌های فرهنگی و دیگران از وی می‌خواهند، باشد. با در پیش گرفتن این مکانیسم اختلاف بین شخص و دنیای بیرون از بین می‌رود و به ایمنی و آرامش می‌رسد (فروم، ۱۳۹۹: ۱۹۶) از شخصیت‌های پیرو در رمان‌های براهنی می‌توان از سودابه همسر تیمسارشادان نام برد. وی زنی بسیار زیباست که آلت دست تیمسار و هوس‌های جنون‌آمیز اوست. سودابه در مقابل شخصیت مستبد و بی‌رحم تیمسار و تمایل وی به ارتباط با مردان دیگر به‌جز فرمان‌برداری کاری نمی‌کند، تا حدی که کل زندگی او از آغاز تا پایان به‌جز روابط جنسی با همه جور قشری، هیچ مطلب قابل‌تأملی ندارد. «تیمسار... نمی‌خواست کسی بفهمد بچه‌دار نمی‌شود. اوایل بچه‌دار نشدنش را به گردن من می‌انداخت... "چرا از تیمسار طلاق نگرفتید؟ چرا زن یک آدم دیگر نشدید؟" "مگر می‌شد آدم از تیمسار طلاق بگیرد؟ پدر آدم را درمی‌آورد. تازه اگر طلاق می‌گرفتم، کی بود که بیاید مرا بگیرد. همه از تیمسار می‌ترسیدند."» (براهنی، ۱۳۸۷: ۱۰۶۲)

از دیگر شخصیت‌های پیرو در رمان‌های براهنی می‌توان دکترقاصد، دکتر معلم، قاسمی مأمور شهرداری در دانشگاه... از رمان *آواز کشتگان* را نام برد. این شخصیت‌ها همگی در راستای رسیدن به جایگاه اجتماعی و تأمین مالی از طرف حکومت در خدمت اهداف آن‌ها قرار می‌گیرند. آن‌ها از فکر کردن و تحلیل مسائل جامعه و آدم‌هایی که در اطراف آن‌ها زندگی می‌کنند، پرهیزدارند و هر چه که حکومت برای آن‌ها تعیین کند همان را درست می‌دانند و اجرا می‌کنند. این که آیا حکومت به‌حق کسی چون دکترشریفی را به خاطر فعالیت‌های بشردوستانه تعقیب و زندانی می‌کند، موضوعی نیست که فکر آن‌ها را به خود مشغول کند، مسئله اساسی راحتی و آسایشی است که آن‌ها از فروختن امثال دکترشریفی به مأموران دولتی کسب می‌کنند. فروم

معتقداست «پذیرش بی‌علت افکار رهبر مربوط به مجاب شدن شنوندگان بر مبنای تفکر خود و یا ارزیابی انتقادی فکر ارائه‌شده نبوده بلکه به جهت تسلیم عاطفی آنان به گوینده است. مردم اشتباهاً تصور می‌کنند که عقیدهٔ گوینده را خردگرا یافته و قبول کرده‌اند و یا چون باعقیدهٔ ارائه‌شده موافق‌اند لذا آن را می‌پذیرند. درحالی‌که حقیقت خلاف این است: عقیدهٔ پیشوا را می‌پذیرند، چون به‌طور نیمه‌هیپنوتیک تسلیم مرجع قدرت شده‌اند.» (فروم، ۱۳۹۰: ۲۲۲).

دربارهٔ این شخصیت‌ها می‌خوانیم: قاصد: «قاصد دوست وزیر خارجه آمریکا است، مشاور سیاسی رئیس‌جمهوری پاکستان. مستشار فرهنگی شاه و شهبانو است و رئیس ما هم هست» (براهنی، ۱۳۸۸: ۷۷).

«چیز دیگری به من نفرمودند. می‌دانید که مسئولیت‌های ایشان اخیراً خیلی زیاد شده، ایشان هم در بنیاد فرهنگ و فلسفه تشریف دارند و هم ریاست دانشگاه صنعت را بر عهده‌دارند و رئیس کنگره‌های فرهنگی ایران هم که هستند و به کار دانشکده گاهی وقت نمی‌کنند برسند و در نتیجه کار من خیلی زیاد شده. حالا اگر کمکی از دست من برمی‌آید، بفرمایید.» (براهنی، ۱۳۸۸: ۸۵)

معلم: «طرف جان می‌داد برای وزارت، آمریکایی‌ها را راضی نگه می‌داشت، بی‌آنکه زیاده از حد به رخشان بکشد. در دو سه نوبت از زبانش دررفته بود که ثابتی را دیده است، و معلوم بود که پایش دارد به محافل بالای تصمیم‌گیری باز می‌شود. آقای مدیر مدبر خود را به‌عنوان یک آدم موجه به همه نشان می‌داد تا فردا اگر پستی خالی شد، کسی حرف نزند» (براهنی، ۱۳۸۸: ۸۹)

«هرماه با سی چهل نفر آمریکایی سروکار داشت که اوایل به نام سپاه صلح آمریکا و بعد به‌عنوان برنامهٔ مبادلهٔ استاد بین دانشگاه ایلینوی و دانشگاه تهران، در زیر نظر او وارد دانشگاه می‌شدند، و باهوش‌ترین آن‌ها که می‌گفتند ممکنه است جاسوس باشند، معتقد بودند که معلم، اگر معلم خوبی هم نباشد مدیر خوبی است» (براهنی، ۱۳۸۸: ۹۰).

«اگر واشینگتن بود، برای عرض ادب پیش اردشیر زاهدی می‌رفت و لابد زاهدی تعجب می‌کرد که، این دیگه کیه که هیچ‌چیز نمی‌خواهد، همین‌طور تندتند اظهار بندگی می‌کند؟ وضع موجود را وضع ابدی می‌دانست و می‌خواست در آن وضع موجود پیشرفت کند، ولی ذاتاً آدم بدی نبود» (براهنی، ۱۳۸۸: ۹۱).

قاسمی: « قاسمی اول شعارهای مربوط به سلطنت را پاک می کرد، بعد شعارهای مربوط به مبارزان مسلح علیه سلطنت را، بعد شعارهای مربوط به آمریکا و ساواک را، بعد شعارهای مربوط به خودش را و بعد شعارهای مربوط به دکترنیلی را و اگر فرصت پیدا کرد، شعارهای مربوط به دیگران را» (براهنی، ۱۳۸۸: ۵۹).

در داستان بعد از عروسی چه گذشت؟ نیز مأموری به نام بیرجندیه حضور دارد که هم داری شخصیت ویرانگر است و هم پیرو. این شخص به دلیل چاقوکشی چند سال در دارالتأدیب و زندان بوده و بعد حکومت با گرفتن قول همکاری از او، بقیه زندانی اش را می بخشد و از او به عنوان جاسوس در دانشگاه ها، مدارس و... استفاده می کنند. او به دلیل فرار از زندان و حتی زندگی بعد از زندان که نمی تواند از عهده خرج و مخارجش برآید، تابع اوامر دولت است بدون اینکه عمق مسئولیتی را که می پذیرد بفهمد. او در توصیف زندگی خود می گوید: « مادرم که مرد، آمدیم تهران، با برادر بزرگترم که جنوب شهر توی میدان کار می کرد. پیش او، تو میدان بزرگ شدم. زندگی بخورونمیر. چهارده ساله بودم که ضامن دار ازم جدا نمی شد. سه چهار نفر را زدم لت و پار کردم. داداشم می گفت، "پسر، می زنند، می کشند!" یک شب، سه چهار نفر از حامل های جوان میدان ریختند رو سرم. با طناب و چوب. بدجوری زدندم. سه چهار روز بعد یکی شان را گیر آوردم، چاقو را کردم تو شکمش و چرخاندم. دل وروده اش بیرون ریخت. دررفتم. شش ماه بعد گرفتندم. توی سنگلج. طرف نمرده بود، ولی زندانی ام کردند. دو سال تو دارالتأدیب ماندم. دو سال زندان قصر. تو زندان بودم که گفتند می توانم برای دولت کار کنم. حالا چند سال است که اینجا هستم. زندانم را بخشیدند. گویا به خیلی از آدم های قلچماق همین حرف را زده شده» (براهنی، ۱۳۶۱: ۸۱-۸۰).

در رمان روزگار دوزخی آقای ایاز شخصیت پیرو مردمی که خود با افکار و نوع رفتارشان دیکتاتورها را خلق می کنند، به خوبی توصیف شده است؛ «و مردم با تمام نیروی که در تنشان بود در زیر آفتاب دویده و او را سنگسار کرده بودند طوری که نزدیک بود قلاب آهنین کلاه خود او باز شود و کلاه خود سر را ول کند و صورت برهنه زیر بارش سنگ داغون گردد و زره حلبی نیز کم مانده بود که به کلی از بین برود. بالاخره او از فرط خستگی و تشنگی از فرط وحشت و ناامیدی درحالی که دو چشمش را از سوراخ کوچک کلاه خود به بیرون دوخته بود و وحشت زده آن ها را از سوراخ ها به اطراف می چرخاند و جز شن در روبرو، چیزی نمی دید و در پشت سرش وجود ارواح خبیث را احساس می کرد که داشتند سنگسارش می کردند ... بالاخره دستور صادر شده بود که مردم دست از سنگسار کردن بردارند و مردم که همیشه مطیع زور و قدرت پاسداران

بودند و اصلاً چیزی جز اطاعت سرشان نمی‌شد دست از سنگسار کردن کشیده بودند» (براهنی، بی‌تا: ۱۲).

### پیامدهای اجتماعی شخصیت‌های دارای گریز از آزادی در جامعه

«شخصیت فرد در رابطه شکل می‌گیرد و رشد می‌یابد و این سایه دیگران است که بر «من» می‌افتد. در واقع «من» فرد از همان اوان زندگی در جستجوی ابژه است در جستجوی کسی یا چیزی که خود را به آن پیوند دهد.» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۸۷) فروم می‌گوید انسان به دو طریق خود را با جهان مرتبط می‌کند؛ یکی با به دست آوردن و جذب اشیا که آن را روند همسانی می‌نامد و دیگری با ارتباط با مردم که آن را روند اجتماعی کردن می‌نامد. همچنین انسان در هر صورت خواه از طریق مثبت و سازنده همچون؛ عشق ورزیدن، همکاری کردن با دیگران، ایجاد آزادی و یا از طریق منفی مثل؛ کینه‌ورزی، دشمنی، ایجاد خفقان و... نمی‌تواند بدون ارتباط با دیگران زندگی کند (فروم، ۱۳۹۰: ۷۴-۷۳). با توجه به این موضوع می‌توان گفت انسان در روند اجتماعی شدن به دو طریق سازنده و غیر سازنده با جامعه ارتباط برقرار می‌کند؛ در ارتباط سازنده فرد از محدودیت‌های جامعه خود فراتر می‌رود، اشتیاقی ژرف، میلی فزاینده و عشقی عمیق به زندگی دارد. منتقد و پویاست، قدرت برای او هیچ‌گاه مقدس نمی‌شود و جای حقیقت یا اخلاق و یا خدا را نمی‌گیرد. توان «نه» گفتن دارد و به خاکساری تن نمی‌دهد. او کسی است که پرهیز از عبودیت برایش فضیلت و شجاعت است (فروم، ۱۳۷۸: ۲۰۲-۱۹۹). هرچقدر تعداد چنین افرادی در جامعه بیشتر باشند، جامعه ایدئال‌تر و سالم‌تر است. اما اگر فرد در روند اجتماعی شدن با توجه به منش خود راه دوم را انتخاب کند، ما با فردی مواجه هستیم که به جای آزادی مثبت، آزادی منفی را انتخاب کرده است. فردی که برای غلبه بر احساس ناتوانی و ضعف سعی می‌کند با وابسته شدن به کسی یا چیزی و یا حتی دست‌گاه و مرجع قدرتی ایمنی، اعتبار و حیثیت کسب کند. برعکس مورد نخست، وجود چنین افرادی در جامعه باعث می‌شود سلامت جامعه از حالت تعادل خارج شود و مردم آن‌گونه که باید به حقوق فردی و اجتماعی خود نرسند. در رمان‌های بررسی شده مشاهده کردیم افرادی که در سه گروه شخصیت‌های اقتدارطلب، تخریب‌گر و پیرو جای داشتند، به جای شخصیت سازنده و مثمر ثمر در جامعه، به خود، خانواده و اجتماعی که در آن زندگی می‌کردند، آسیب‌های فراوان و جبران ناشدنی وارد کردند. شخصیت‌های مازوخیست و سادیست به شکل غیرمعقول و نپذیرفتنی با سلطه یافتن بر دیگران و یا سلطه‌پذیری از آن‌ها، شخصیت‌های تخریب‌گر با تخریب اموال و جان مردم در سطح محدود و حتی جهانی، افراد پیرو با هم‌رنگ شدن با جو غالب، هرکدام به جای بحران‌های

عمیقی در جامعه ایجاد کردند. در واقع حتی بدون در نظر گرفتن نظریه گریز از آزادی اریک فروم هم، هیچ کدام از شخصیت‌های بررسی شده با توجه به عملکرد خود، افراد مثبت و سازنده‌ای در جامعه به حساب نمی‌آیند. به عنوان مثال؛ شخصیت سلطه‌گر و مخرب سلطان محمود به عنوان نماد تمام حکمرانان ستمگری که با رفتارهای غیرانسانی جامعه‌ای بیمار و آسیب‌پذیر را رقم زدند یا رفتار چندش‌آور و رقت‌انگیز ایاز و بیباوغلی، شخصیت دوگانه سلطه‌گر تیمسار شادان در رفتار با خانواده، هم‌وطنان و سلطه‌پذیر افراطی در ارتباط با بیگانگان و استثمار کنندگان، بدون اینکه ذره‌ای حس مناعت طبع و غرور داشته. برخورد مأموران شکنجه نسبت به زندانیان، رفتارهای مازوخیستی سرهنگ جزایری و پدر اسماعیلی و تیمسار شادان، که به جای مبارزه و انتقاد از وضع موجود، انزوا و زندگی حقیرانه را ترجیح دادند در صورتی که هر کدام از این افراد در صورت داشتن روان سالم می‌توانستند در جامعه بسیار مفید واقع شوند. شخصیت‌های تخریب‌گر و ویرانگر هم که به نوع خود در جهت اهداف پلید و بیمارگونه، کمر به قطع ریشه انسانیت بستند. شخصیت‌های پیرو نیز با هم‌رنگ و حل شدن در قدرت، کسب منافع شخصی را بر رعایت عدالت و برابری در جامعه ترجیح دادند و به کمک قدرت غالب در صدد سرکوب کردن آزادیخواهان در جامعه برآمدند.

### نتیجه

اهمیت مطالعات تلفیقی و میان‌رشته‌ای در کنار ویژگی غیرقابل انکار ادبیات داستانی در کشف روابط اجتماعی و مسائل روانی هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع، نگارنده را بر آن داشت تا با ظرفیتی که رمان‌های رضا براهنی با توجه به دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی وی داشتند و به نظر می‌رسید از جنبه روانشناسی اجتماعی آثاری درخور مطالعه باشند؛ رمان‌های *رازهای سرزمین من*، *آواز کشتگان*، *روزگار دوزخی آقای ایاز*، *آزاده خانم* و *نویسنده‌اش و بعد از عروسی چه گذشت*، را از منظر نظریه گریز از آزادی اریک فروم، روان‌کاوا اجتماعی مکتب فرانکفورت، تحلیل و واکاوی کند. این بررسی نشان داد، ما در این آثار با شخصیت‌هایی مواجه هستیم که از جنبه روانی جزء دسته‌بندی سه‌گانه نظریه گریز از آزادی اریک فروم قرار می‌گیرند. در *رازهای سرزمین من*؛ تیمسار شادان، سرهنگ جزایری، سودابه (الی)، هوشنگ، فرزاد، شخصیت قدرت‌گرا (سادیست و مازوخیست)، پیرو، تخریب‌گر دارند. در *رمان آواز کشتگان*؛ مأموران شکنجه، پدر اسماعیلی، قاصد، دکتر معلم و قاسمی، دارای شخصیت قدرت‌گرا (سادیست و مازوخیست) و پیرو هستند. ایاز در *روزگار دوزخی آقای ایاز* شخصیت قدرت‌گرا (سادیست)، سلطان محمود قدرت‌گرا (سادیست) و ویرانگر و مردم شخصیت پیرو دارند. در *آزاده خانم* و *نویسنده‌اش بیباوغلی و شادان قدرت‌گرا و در بعد از عروسی چه گذشت؟* بیرجندیه

شخصیت‌های پیرو و تخریب‌گر هستند. در یک جمع‌بندی بسیار کلی از شخصیت‌های بررسی‌شده در این رمان‌ها می‌توان گفت، شخصیت‌های قدرت‌گرا با سلطه یافتن بر دیگران و یا سلطه‌پذیری از آن‌ها، در خانواده به ایجاد شخصیت‌های نابهنجار و در جامعه به خلق حکومت‌های دیکتاتوری کمک می‌کنند. ایجاد هرچومرج و ناامنی در جامعه و همچنین تبدیل شدن به ابزار دست قدرت‌گراها در رسیدن به اهداف خود از ویژگی‌های شخصیت‌های تخریب‌گراست و شخصیت‌های پیرو با هم‌رنگ شدن با جو غالب و منفعت‌طلبی سلامت و امنیت جامعه را تهدید می‌کنند. درواقع، هیچ‌کدام از شخصیت‌های بررسی‌شده با توجه به عملکرد خود، افراد مثبت و سازنده‌ای در جامعه به حساب نمی‌آیند.

## منابع و مراجع

### کتاب

- براهنی، رضا، (۱۳۶۱). **بعد از عروسی چه گذشت؟**، تهران: نو.
- همان، (۱۳۸۱)، **آزاده خانم و نویسنده‌اش**، تهران: کاروان.
- همان، (۱۳۸۷). **رازهای سرزمین من**، چاپ اول، تهران: نگاه.
- همان، (۱۳۸۸)، **آواز کشتگان**، چاپ اول، تهران: نگاه.
- همان، (بی‌تا)، **روزگار دوزخی آقای ایاز**.
- فروم، اریک، (۱۳۶۹). **بنام زندگی**، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ اول، تهران: مروارید.
- همان، (۱۳۷۸). **جزم‌اندیشی مسیحی و جستاری در مذهب، روانشناسی و فرهنگ**، ترجمه منصور گودرزی، چاپ اول، تهران: مروارید.
- همان، (۱۳۹۰)، **انسان برای خویشتن (پژوهشی در روانشناسی اخلاق)**، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ پنجم، تهران: بهجت.
- همان، (۱۳۹۴). **جامعه سالم**، اکبر تبریزی، چاپ هفتم، تهران: بهجت.
- همان، (۱۳۹۹)، **گریز از آزادی**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ بیست و سوم، تهران: مروارید.
- صنعتی، محمد، (۱۳۹۷). **تحلیل‌های روانشناسی در هنر و ادبیات**، چاپ هشتم، تهران: مرکز.
- گنجی، حمزه، گنجی، مهدی، (۱۳۹۵). **نظریه‌های شخصیت**، چاپ سوم، تهران: ساوالان.

## مقاله

- بی‌نا، (۱۳۸۷)، «نقد فرانکفورتی هنر»، پژوهش‌نامه فرهنگستان هنر، شماره ۱۰، از ۴۱-۶۲.
- جی، مارتین، (۱۳۸۲). «مکتب فرانکفورت و روانکاوی»، /رغنون، ۱۳۸۲ مترجم یوسف اباذری، ۲۲، ۱۰۸-۷۵.
- رحمدل، غلامرضا، فرهنگی، سهیلا، (۱۳۸۷). «پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی»، پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۱.
- فروم، اریک، (۱۳۷۸). «شخصیت انقلابی»، مترجم منصور گودرزی، چیستا، شماره ۱۵۶ و ۱۵۷، ۵۴۵-۵۵۵.

- Cortina, Mauricio, (2015), «the greatness and limitatations of Erich Fromm’s humanism »  
*Contemporary Psychoanalysis*, 2015, Vol, 51, No. 3: 388-422